

طعام و آداب آن از دیدگاه عرفا در متون ادب فارسی

پروانه سیدالماسی^۱

احمد فرشباغیان صافی^۲

چکیده

غذا از لوازم اولیه و اصلی حیات آدمی است و تأثیر آن در تمام ابعاد زندگی بشر مشهود بوده و هست؛ بنا به همین اهمیّت، مسأله تغذیه از دیدگاه صوفیه نیز به دور نمانده است. عرفا به طعام هم مانند سایر موارد پیرامون خود، با دید منحصر به فردی که بر گرفته از عقاید و آرای خاصّ آنهاست، نگریسته اند و به اظهار عقیده، وضع آداب، ارائه توصیه و ... همّت گماشته‌اند؛ همچنین در تمثیلات خود از طعام و مسائل مرتبط با آن بهره گرفته‌اند. یکی از اصلی ترین توصیه های مشایخ به مریدان مبادرت به جوع بوده است که اقسام و ابعاد مختلفی دارد. این مقاله به بررسی چگونگی موارد فوق پرداخته است.

کلید واژه‌ها : عرفان، طعام، آداب، جوع، تمثیل.

۱- دانش آموخته دکتری تخصصی رشته زبان و ادبیات فارسی واحد تبریز تاریخ وصول : ۱۳۹۰ / ۱۱ / ۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱ / ۰۲ / ۰۴

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی

رابطه تنگاتنگ و مستقیم طعام و حیات بشری، موجب نمود آن در مراحل و احوال مختلف زندگی فردی و اجتماعی آدمی گردیده است؛ به طوری که در ذهن و زبان عرفا نیز متبلور شده و مشایخ صوفیه از زاویه دید خاص خود که برگرفته از اندیشه‌های عرفانی است، به مسأله طعام نگرسته‌اند و به تحلیل و نظریه پردازی مسائل مرتبط با آن پرداخته و حسن و قبح مربوط به آن را حلاجی کرده‌اند و سرانجام آدابی برای آن تعیین نموده‌اند.

عرفا طعام را به عنوان یکی از لذایذ نفسانی، از موانع طریقت شناخته، مریدان را به دوری از شهوت طعام، ترغیب و به جوع و گرسنگی تحریض می نمودند و در مواقع اضطرار نیز غذاهای محقر خورده، از طعامهای با تکلف پرهیز می کردند و عده‌ای از پیران نیز به مرحله‌ای می‌رسیدند که نیاز خوردن از آنها رفع می شد؛ بنابراین ماهها و حتی سالها غذا تناول نمی‌کردند؛ با این همه خواه-ناخواه در عبارات و اقوال خود به نام تعدادی از غذاها اشاره کرده‌اند که از دید پژوهشهای فرهنگی حائز اهمیت است؛ نیز در تمثیلات عرفانی برای تفهیم هر چه بهتر مطلب از آنها بهره جسته‌اند.

ابعاد مذکور و زوایای دید عرفا در خصوص مسأله طعام، با تمام اهمیت آن، تا به حال منحصرأ مورد بحث و فحص قرار نگرفته است؛ بنابراین در این مقاله بر آن شدیم تا به شرح و بررسی طعام و آداب آن از دیدگاه عرفا بپردازیم:

۱- نظر عرفا در خصوص مسأله طعام

در کتابهای متعدد عرفانی، خصوصاً آنهایی که به شرح احوال و نقل اقوال عرفا پرداخته‌اند، به عباراتی از آنها بر می‌خوریم که در باب غذا اظهار نظر کرده‌اند؛ از جمله در نفعات الانس از قول ابو عبدالله هروی آمده: «طعام چنان خور که تو او را خورده باشی نه او تو را، که اگر تو او را خوری، همه نور شود و اگر او تو را، همه دود گردد.» (جامی، ۱۳۸۶: ۳۶۱) در

تذکره الاولیا هم نقل شده که از ابوبکر واسطی پرسیدند که «کدام طعام مشتهی تر؟ گفت لقمه ای از ذکر خدای تعالی که به دست یقین از مایده معرفت برگیری، در حالتی که نیکو گمان باشی به خدای.» (عطار، ۱۳۷۸: ۷۴۸) در رساله قشیریه هم می خوانیم که از بشر پرسیدند «نان را با چه خوریم؟ گفت: عافیت یاد کن و نان خورش کن.» (قشیری، ۱۳۸۷: ۱۰۷) شمس تبریزی هم معتقد است که «غذای آدمی نان است و وقت وقتی شوربا و گوشت؛ باقی بازی است.» (شمس، ۱۳۸۷: ۷۳)

مولانا هم می فرماید که قوت اصلی بشر نور خداست و قوت حیوانی سزاوار او نیست؛ اما دل، به سبب بیماری که گرفتارش شده، به خوردن آب و گل روی آورده است:

قوت اصلی بشر نور خداست	قوت حیوانی مر او را ناسزاست
لیک از علّت درین افتاد دل	که خورد هر روز و شب از آب و گل
روی زرد و پای سست و دل سبک	کو غذای و السّما ذات الحبک
آن غذای خاصگان دولتست	خوردن آن بی گلو و آلتست ...
در شهیدان یرزقون فرمود حق	آن غذا را نه دهان بد نه طبق
	(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۱، ۲: ۳۰۶)

از دیدگاه مولانا قوت مردان حق هم از نور حق است، نه از طعامهای دنیوی که

گل پاره‌هایی بیش نیستند:

همچنان این قوت ابدال حق	هم ز حق دان نز طعام و از طبق
	(همان، ج ۲، ۳: ۳)

بنابراین توصیه می کند که :

چرب و شیرین می نماید پاک و خوش	یک شبی بگذشت با تو شد پلید
چرب و شیرین از غذای عشق	تا پرت ر روید و دانی پرید
خور	(مولوی، ۱۳۸۰: ۲۴۹)

۲- آنچه عرفا می خوردند

«عرفا، خود را از غذای پرتکلف و لذیذ محروم می‌کردند؛ زیرا معتقد بودند که پاسخگویی به شهوت طعام، مانع سیر و سلوک آنها و سبب تغییر و تغیر در احوالشان می‌گردد و چه بسا که یک لحظه التذاد، موجب قبضی عظیم می‌شد؛ بعضی از حکایتهای مذکور در متون عرفانی، حاکی از این امرند؛ از جمله در نفحات الانس آمده که روزی، نزد مولانا شمس الدین محمد اسد، خربزه ای بسیار لطیف و شیرین بریدند؛ وقتی چشید، از خوردن امتناع کرد؛ علت را جویا شدند؛ گفت: التذاد به آن، مرا از آنچه در آنم باز می‌دارد.» (جامی، ۱۳۸۶: ۴۵۹) و «مالک دینار، چهل سال به بصره بود و هرگز خرما و رطب نخورد [تا بمرد]» (قشیری، ۱۳۸۷: ۲۲۷) و گفته‌اند که بشر چندین سال آرزوی خوردن باقلی داشت، اما نخورد. (همان: ۱۰۷) شمس تبریزی نیز می‌گوید: «نفس من چنان مطیع من است که اگر صد هزار حلوا و بریانی پیش من باشد که دگران برابر آن جان بدهند، من هیچ میل نکنم به آن و هیچ نخورم، چندان که اشتهای صادق باشد؛ نان جو به وقت بدهمش او را، به باشد که بریان بی‌وقت» (شمس، ۱۳۸۷: ۱۱۵) در منطق الطیر عطار هم پس از ذکر ماجرای بادنجان هوس کردن و خوردن ابو الحسن خرقانی و تادیش از جانب حق آمده:

پاک بازی کو به شهوت نان خورد هم در آن ساعت قفای آن خورد

(عطار، ۱۳۷۰: ۱۴۳)

ابراهیم شیبانی هم گفته: «هشتاد سال است که به شهوت خویش هیچ چیز نخورده‌ام.» (عطار، ۱۳۷۸: ۷۱۷)

عرفا بیشتر در مواقع اضطرار، طعام می‌خوردند و آن وقت نیز غذای آنها عبارت بود از خوراکیهای محقر مانند: نان جو، گیاه، پیه، پیاز و...؛ چنان که از محمد بن واسع نیز نقل شده که در ریاضت چنان بود که نان خشک در آب می‌زد و می‌خورد. (همان: ۵۷) مولانا ظهیرالدین خلوتی نیز، زمانی که در اربعین نشسته بود، چهار نوبت افطار کرد به آب گندم

جوشیده، هر ده روز یک نوبت. (جامی، ۱۳۸۶: ۵۰۴) عتبه بن الغلام نیز قوت خود را با دست خود می کاشت و آن جو را آرد می کرد و با آب نم می نمود و در آفتاب می خشکاند و در هفته یکی از آنها را به کار می برد و به عبادت مشغول می شد (عطار، ۱۳۷۸: ۶۹) ابو عبد الله مغربی هم ... آنچه را که دست آدمیان به آن رسیده بود، نمی خورد و طعام او بیخ گیاه ها بود. (قشیری، ۱۳۸۷: ۵۲۳) در اسرار التوحید هم آمده که شیخ ابوسعید، هفت سال در بیابان به ریاضت و مجاهده مشغول بود و سرگز و طاق و خار می خورد. (محمد بن منور، ۱۳۸۸: ۳۶) و «نقل است که روزی خادمه رابعه، پیه آبه‌ای می کرد که روزها بود که طعامی نخورده بود، ...» (عطار، ۱۳۷۸: ۷۷)

ضمن شرح احوال و ذکر اقوال سهل تستری در تذکره الاولیا آمده: « گاه بودی که چهل شبانروز بادم مغزی خوردمی. » (همان: ۳۰۶)

گاهی نیز از غیب، طعام حاضر می شد و این جزو کرامتهای اولیا بوده است؛ در رساله قشیری در باب «اثبات کرامت اولیا» به پدید آمدن غذا از غیب هم اشاره رفته است: « بود که طعامی پدید آید به وقت فاقت بی [آن که] سببی [بود ظاهر] یا به وقت تشنگی آب پدیدار آید. » (قشیری، ۱۳۸۷: ۶۴۰) در تذکره الاولیا هم از ابومحمد رویم نقل شده که: «بیست سال است تا بر دل من هیچ طعامی گذر نکرده است الا که در حال به ظهور پیوست و حاضر شد.» (عطار، ۱۳۷۸: ۴۸۴)

۳- اکل حلال و دوری از طعام شبهت آلود

دوری از طعام شبهه ناک و اهتمام به اکل حلال از توصیه های مکرر عرفا، خصوصاً از سفارشهای اکید آنها به مریدان بوده است؛ مولانا در مثنوی فرماید:

لقمه‌ای کان نور افزود و کمال آن بود آورده از کسب

حلال..._____

عشق و رقت آید از لقمه حلال

جهل و غفلت زاید، آن را دان حرام...

لقمه بحر و گوهرش اندیشه ها

میل خدمت، عزم رفتن آن جهان

(مولوی، ۱۳۷۳، د، ج ۱: ۱۰۱)

علم و حکمت زاید از لقمه حلال

چون ز لقمه، تو حسد بینی و دام

لقمه تخم است و برش اندیشه ها

زاید از لقمه حلال اندر دهان

سنایی نیز گوید:

گندمی کژدمی بود ز حرام

(سنایی، ۱۳۷۴: ۳۳۶)

بر در اهل دل به وقت طعام

از ابراهیم ادهم هم نقل شده: «طعام حلال خور و بر تو نه قیام شب است و نه روزه روز» (قشیری، ۱۳۸۷: ۱۰۰) نجم دایه نیز در مرصادالعباد تصریح کرده که: «چون لقمه آشفته بود، حرص و شهوت و حسد و ریا پدید آید.» (نجم رازی، ۱۳۷۷: ۴۸۷) ابوبکر دینوری هم گوید: «معدۀ محلّ طعام است، اگر حلال در وی افکنی، قوت طاعت یابی و اگر به شبهت بود، راه حق پوشیده کند و اگر حرام باشد، معصیت زاید.» (جامی، ۱۳۸۶: ۲۰۴) شبیه این عبارات در رساله قشیریّه از دُقی نقل شده است. (ر. ک: قشیری، ۱۳۸۷: ۱۴۸) و از حارث محاسبی نقل کرده‌اند که وقتی دست به سوی طعامی می‌برد که حلال نبوده، رگی بر سرانگشت وی می‌جست و او می‌دانست که حلال نیست و نمی‌خورد. (همان: ۲۲۸) سهل بن عبد الله نیز معتقد است که: «خلوت درست نیاید مگر به حلال خوردن و حلال درست نیاید مگر به حقّ خدای عزّ و جلّ دادن.» (عطار، ۱۳۷۸: ۳۱۲)

۴- گرسنگی و جوع

اولین گام مهمّ در طریقت، گذر از نفس بوده است؛ مشایخ، هر آنچه را که نفس از آن کسب لذّت می‌کرد، سدّ راه دانسته، مریدان خود را به ترک آن، تحریض می‌کردند؛ بدین طریق، گرسنگی و جوع نیز جزو اصلی ترین ریاضتهای صوفیان محسوب می‌شد. پیران به مریدان خود توصیه می‌کردند که شعله شهوت طعام را در خود بکشند و با تحمل گرسنگی و

جوع، سرچشمه های حکمت را به سوی خود جاری سازند. از بایزید بسطامی منقول است که: «گرسنگی ابری است که جز باران حکمت نباراند.» (همان: ۱۹۶) مولانا نیز معتقد است که طمع خوردن، در حکم دروازه جهنم است:

بستیم در دوزخ یعنی طمع خوردن بگشای در جنت یعنی که دل روشن

(مولوی، ۱۳۸۰: ۹۸۶)

جوع یکی از ارکان مجاهدت بوده است؛ (قشیری، ۱۳۸۷: ۲۷۳) جامی، جوع را رکن سوم از ارکان ولایت شمرده و به دو قسم آن یعنی جوع اختیاری و جوع اضطراری اشاره کرده است:

جوع آیین سالک راه است شیوه عارفان آگاه است
جوع سالک به اختیار بود جوع عارف به اضطرار بود
(جامی، ۱۳۷۸: ۱۸۳)

جوع اختیاری عبارت است از جوع سالک که برای رسیدن به مقصود، به طور ارادی از مطاعم می گذرد و با تحمل این ریاضت، نفس خود را مغلوب می سازد:

می نماید رونده مرتاض از مطاعم به قصد خویش اعراض
تا دلش خوی با خوشی نکند نفسش آهنگ سرکشی نکند
راهش آخر به مقصد انجامد چون به مقصد رسد بیارامد
(همان: ۱۸۸ و ۱۸۷)

البته به مریدان توصیه می شد که به تدریج، خود را به جوع عادت دهند؛ همان طور که مولانا هم در فیه ما فیه می فرماید: «اگر منی نان می خورد، هر روز درمسنگی کم کند به تدریج، چنانک سالی و دو برنگذرد تا آن نان را به نیم من رسانیده باشد، چنان کم کند که تن را کمی آن نماید.» (مولوی، ۱۳۸۰: ۹۴ و رک: قشیری، ۱۳۸۷: ۷۲۸)

نوع دوم جوع، مخصوص واصلان بود که از آن به جوع اضطراری تعبیر می کردند و آن زمانی بود که عرفا به مقام قرب حق می رسیدند و غرق در لذت قرب و انس و متجلی به

تجلی صمدیت می شدند و احتیاج به اکل از آنها رفع می شد. (جامی، ۱۳۷۸: ۱۸۸ و جامی،

۱۳۸۶: ۴۴۷) بنابراین روزها، ماهها و حتی سالها لب به غذا نمی زدند: (همان)

مرد عارف چو یافت لذت قرب	نه به اکلش فتد کشش نه به شرب
اکل و شربش چه باشد؟ انس به حق	دایم او در حق است مستغرق
لقمه از خون یطعمش بیانی	شربت از چشمه سار یسقینی
جان او در تجلی صمدی	دارد از حق تسلی ابدی...
گر صمد را کسی کند تعریف	هو ما لم یکن له تجویف
	(جامی، ۱۳۷۸: ۱۸۸)

از ابو عثمان مغربی هم نقل شده که: « ربانی به چهل روز نخورد و صمدانی به هشتاد روز نخورد. » (قشیری، ۱۳۸۷: ۲۷۴) شهریار کازرونی نیز در این خصوص گوید: « حق تعالی را شراب است در غیب که در سحر اولیا را بدهد و چون از آن شراب بیاشامند، از طعام و شراب مستغنی گردند. » (عطار، ۱۳۷۸: ۷۷۱)

در احوال ابو عقال مغربی نیز گفته شده: « به مکه آمد و بر چهار سال طعام نخورد و شراب نخورد تا فرمان یافت. » (قشیری، ۱۳۸۷: ۱۶۸) در شرح احوال ابوالحسین الصبیحی هم آمده که طعام نمی خورده است. (جامی، ۱۳۸۶: ۱۶۶)

در کشف المحجوب هم، هجویری اشاره ای ضمنی به اقسام جوع دارد: « آنک اندر جوع مضطر بود، جایع نبود... پس آنک ورا درجه جوع بود، تارک اکل بود، نه از اکل ممنوع بود و آنک اندر حال وجود اکل، به ترک آن بگوید و بار و رنج آن بکشد، وی جایع باشد. » (هجویری، ۱۳۸۱: ۴۲۰)

در خصوص فضیلت جوع، اقوال فراوانی از عرفا و مشایخ صوفیه در کتاب های عرفانی نقل شده است؛ در کشف المحجوب از قول حضرت رسول (ص) آمده: « اجیعوا بطونکم و

اظمواوا اکبادکم و اعروا اجسادکم لعلّ قلوبکم یرون الله عیاناً فی الدنیا.» (همان: ۴۱۹) مولانا نیز در مثنوی فرماید:

جوع، خود سلطان داروهاست هین جوع، در جان نه چنین خوارش مبین

(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۳، د ۵: ۱۸۱)

از ابوسلیمان دارائی هم نقل شده که: «جوع نزد خدای- عزوجل- از خزانه‌ای است

مدّخر که ندهد به کسی الا که او را دوست دارد.» (عطار، ۱۳۷۸: ۲۷۹) جامی نیز گوید:

جوع تنویر خانه دل توست اکل تعمیر خانه گل توست

(جامی، ۱۳۷۸: ۱۸۳)

عطار هم گوید:

سر مردان عالم مصطفی بود ببین تا در ره دنیا کجا بود

چو اندر ملک درویشی سر افراخت قبای مسکنت را در بر انداخت

طعام جوع را صد خوان بگسترد به ملک فقر شادروان بگسترد

(عطار، ۱۳۸۷: ۳۲۷)

نیز «ابویزید را پرسیدند که به چه یافتی این پایگاه را، گفت: به شکمی گرسنه و تنی برهنه.»

(قشیری، ۱۳۸۷: ۱۱) یحیی بن معاذ هم گفته: ((گرسنگی، مریدان را ریاضت است و تاییدان را

تجربت است و زاهدان را سیاست است و عارفان را مکرومت است.)) (عطار، ۱۳۷۸: ۳۶۹)

در مورد کم خواری نیز که در واقع مقدمه جوع است، بسیار توصیه شده است؛ مولانا می-

فرماید:

نان، گل است و گوشت، کمتر خور ازین تا نمائی همچو گل اندر زمین

(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۱، د ۱: ۱۷۷)

عطار نیز فرماید:

اشک چون شنگرف، اسرار دل است سیر خوردن چیست؟ زنگار دل است

(عطار، ۱۳۷۰: ۱۰۶)

از فضیلت عیاض نیز نقل شده که گفت: « دو خصلت است که دل را فاسد کند: بسیار خفتن و بسیار خوردن. » (عطار، ۱۳۷۸: ۹۹) در مرصاد العباد هم آمده: « از آداب خلوت یکی تقلیل طعام است. » (نجم رازی، ۱۳۷۷: ۲۷۸)

مولانا با اینکه بارها به کم خواری توصیه کرده و فضیلت گرسنگی را چه در مثنوی و چه در دیوان، متذکر شده است، ولی معتقد است که به شرط تبدیل شدن طعام به نور در وجود بشر، خوردن، حلال است؛ همان طور که در مورد انبیا و اولیا چنین است که اکل آنها به نور مبدل می شود و از خوردن آنها عشق حق می زاید:

چون که در تو می شود لقمه گهر	تن مزن چندانک بتوانی بخور...
چون که در معده شود پاکت پلید	قفل نه بر حلق و پنهان کن کلید
هر که در وی لقمه شد نور جلال	هر چه خواهد تا خورد او را حلال

(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۱، د: ۴۴۸)

و:

نان خوری را گفت حق لا تسرفوا	نور خوردن را نگفتست اکتفوا
آن گلوی ابتلا بد وین گلو	فارغ از اسراف و ایمن از غلو

(همان، ج ۳، د: ۱۷۳)

همچنین زمانی که عارف به درجه ای می رسد که اکل و عدم اکل، در حال او تفاوتی ایجاد نمی کرد، خوردن او بلا مانع بود؛ در حکایتی از نفحات الانس، به رد پای این مسأله بر می خوریم: « عجزه ای پیش شیخ عبدالقادر در آمد و پسر خود را همراه آورد... شیخ، وی را قبول کرد و به مجاهده و ریاضت فرمود؛ بعد از چند روز، پیش فرزند خود آمد، دید که نان جو می خورد و زرد و لاغر شده از کم خواری و بیداری؛ از آنجا پیش شیخ شد، آنجا طبقی دید بر آنجا استخوانهای مرغی که شیخ خورده بود؛ عجزه با شیخ گفت: یا سیدی تو گوشت مرغ می خوری و پسر من نان جو؟ شیخ دست خود را بر آن استخوانها نهاد و گفت: قومی باذن

الذی یحیی العظام و هی رمیم. آن مرغ زنده شد و بانگ کردن آغاز کرد، پس شیخ به آن عجزه گفت: وقتی که فرزند تو هم همچین شود، هر چه خواهد گو بخور.» (جامی، ۱۳۸۶:

(۵۲۱

۵- آداب اکل از نظر عرفا

اگرچه شعار مشایخ صوفیه و توصیه ایشان به مریدان، کم خواری و جوع بوده است، ولی مانند سایر موارد، در خصوص آداب خوردن نیز به ارشاد مریدان خود پرداخته اند و به همین جهت در اکثر آثار تعلیمی صوفیه، آداب اکل به جهت تعلیم مریدان ذکر شده است؛ مانند: کشف المحجوب هجویری (هجویری، ۱۳۸۱: ۴۵۳-۴۵۵) و مصباح الهدایه عزالدین کاشانی (عزالدین کاشانی، بی تا: ۲۷۱-۲۷۵)، مرصادالعباد نجم دایه (نجم رازی، ۱۳۷۷: ۲۸۷) تعدادی از این آداب، همان سنت‌هایی است که غزالی نیز در کیمیای سعادت بیان کرده است؛ (رک: غزالی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۲۸۳-۲۸۷) از جمله: بسم الله گفتن هنگام شروع غذا و الحمد گفتن هنگام اتمام آن، آغاز کردن طعام با نمک، دست شستن قبل و بعد از غذا و ...؛ برخی دیگر نیز مختص صوفیه است؛ مانند: حضور دل داشتن به هنگام تناول غذا، دوری کردن از طعام شبهت آلود، تکلف نمودن در ضیافت، ریا نورزیدن در طعام خوردن - یعنی در جمع چنان بخورد که در تنهایی می خورد - طلب نانخورش نکردن هنگام حاضر بودن نان، تنها غذا نخوردن؛ (رک: عزالدین کاشانی، بی تا: ۲۷۱ - ۲۷۵)

البته، بعضی از صوفیان نیز برای اینکه به همدیگر ستم نکنند و در میان خورندگان عدم رضایتی به حصول نیبوند، هر یک جدا طعام می خوردند. (شمس، ۱۳۸۷: ۲۱۴)

از سایر آداب این بود که از جمع صوفیه چند کس پنهانی به دعوتی نروند، زیرا خیانت به دیگران محسوب می شد (گروهی از متصوفه با این نظر مخالف بودند) نیز دعوت درویش را رد نکنند، اما به دعوت دنیا دار نروند و سزاوارتر آن بود که زله بر ندارند، چنان که سهل بن

عبدالله هم گفته که: « الزَّيْلَةُ ذَلَّةٌ: زَلَّةٌ ذَلَّتْ بُوِد. » (رک: هجويری، ۱۳۸۱: ۴۵۳ و ۴۵۵) از گوشت بسیار احتراز کردن و به شره نخوردن هم جزو آداب به حساب می آید. (نجم رازی، ۱۳۷۷: ۲۸۷)

مولانا هم در فیه ما فیه، نخوردن لقمه هر کس را به درویش توصیه کرده است: «درویش احتراز می باید کرد و لقمه هر کسی را نباید خوردن که درویش لطیف است در او اثر کند.» (مولوی، ۱۳۸۰: ص ۱۲۱)

در خانقاه‌ها قبل یا بعد از سماع، ولیمه داده می شد و گویا این امر نیز جزو آداب بوده است؛ همان گونه که از بعضی حکایتها و ابیات مستفاد می شود؛ مثلاً در اسرار التوحید می خوانیم که استاد ابوبکر کرامی و قاضی صاعد، صوفیان را دشمن می داشتند و شیخ ابوسعید را که دعوت‌های با تکلف می کرد و سماع می نمود، انکار می کردند؛ بالاخره محضری نوشتند با این مضمون: «اینجا مردی آمده است از میهنه ... پیوسته دعوت‌های با تکلف می کند و سماع می فرماید و جوانان رقص می کنند و لوزینه و مرغ بریان می خورند و می گوید من زاهد و این نه سیرت زاهدان و نه شعار صوفیان است.» (محمد بن مثنوی، ۱۳۸۸: ۶۹) در تذکرة الاولیا هم در اثنای حکایتی آمده: «شب چهارم در خانقاه سماع بود و طعام‌های لطیف ساخته بودند.» (عطار، ۱۳۷۸: ۸۰۸) نیز در داستانی از مثنوی، تحت عنوان «فروختن صوفیان بهیمه مسافر را جهت سماع»، به این آیین بر می خوریم:

ولوله افتاد اندر خانقه	که امشبان لوت و سماع است و شره ...
لوت خوردند و سماع آغاز کرد	خانقه تا سقف شد پر دود و گرد

(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۱، ۲۵: ۲۷۶)

جامی نیز ضمن بیان فرق رقص ارباب نقص و اهل کمال گوید:

چون به وقتی که مصلحت بینند	صوفیان از سماع بنشینند
خادم مطبخ آورد به میان	بهر اطعام قوم، سفره و خوان

سفره‌ای از حرام مالا مال
نانش از گندمی که شحنة شهر
گوشت زان گوسفند صحرايي
وجه حلوا و خرج پالوده
میوه از بوستان بیوه زنان
شیخ و یاران او به شهوت و آرز
زند آن سان شره بر ایشان راه

همه چیزی در او به غیر حلال
از فقیران ده گرفته به قهر
که ربوده است ترک یغمایی...
داده تر دامنان آلوده
کند زانجا به غصب میوه کنان
چون به سفره کنند دست دراز
که فرامش کنند بسم الله
(جامی، ۱۳۷۸: ۸۵)

۶- غذاها در اقوال و تمثیلات صوفیه

در اقوال روایت شده از صوفیه و تمثیلات عرفانی نیز خوراکی ها جلوه گرند؛ عرفا برای تسهیل تفهیم مطالب ثقیل عرفانی، در تمثیلات خود از طعام‌ها بهره گرفته‌اند؛ به عنوان مثال « از ابو علی دقاق پرسیدند از توکل، گفت: خوردنی بی طمع.» (قشیری، ۱۳۸۷: ۳۱۲) جنید نیز در تعریف توکل گوید: « توکل، خوردن بی طعام است؛ یعنی طعام در میانه نبیند.» (عطّار، ۱۳۷۸: ۴۴۵)

تمثیلات در این خصوص بسیارند؛ مثلا مولانا برای تفهیم وحدت وجود، تمثیل های زیر را آورده است:

انار شیرین گر خود هزار باشد و گریک
چو شدیکی به فشردن، دگر شمارچه باشد
(مولوی، ۱۳۸۰: ۲۷۱)

و:

چون خدا اندر نیاید در عیان
نه غلط گفتم که نایب با منوب
گر تو صد سیب و صد آبی بشمری
نایب حق‌اند این پیغمبران
گر دو پنداری قبیح آید نه خوب ...
صد نمائد یک شود چون بفشمی
(مولوی، ۱۳۷۳، ج ۱، د ۱: ۴۲)

بی‌قراری نخود و تلاش آن برای بیرون جهیدن از دیگ را هم تمثیلی آورده برای

اضطراب مؤمن و بی‌صبری او برای گریختن از بلا:

می‌جهد بالا چو شد ز آتش زیون	بنگر اندر نخودی در دیگ چون
بر سر دیگ و برآرد صد خروش ...	هر زمان نخود برآید وقت جوش
خوش بجوش و برمه ز آتش کنی	می‌زند کفلیز کدبانو که نی
بلک تا گیری تو ذوق و چاشنی	زان نجوشانم که مکروه منی
بهر خواری نیستت این امتحان	تا غدی گردی بیامیزی به جان

(همان، ج ۲، د ۳: ۲۳۷)

ابویعقوب الزیّات نیز گوید: «مریدی که قرآن یاد ندارد، چون ترنجی است که بوی ندارد.» (جامی، ۱۳۸۶: ۱۳۲) همچنین نجم دایه در مرصادالعباد، برای تفهیم این مسأله که خداوند، حقیقت دین را در تصرف پرورش انبیاء انداخت، مراحل تهیّه نان از گندم را مثال زده است: «چون گندم که تا نان شود بر دست چندین خلق گذر کند و هر کس صنعت خویش برو می‌نماید؛ یکی گندم پاک کند، یکی آرد کند، یکی خمیر کند، یکی نواله کند، یکی پهن کند، یکی در تنور بندد؛ نان، تمام بر دست او شود؛ اما آن همه، بر کار می‌بایستند.» (نجم رازی، ۱۳۷۷: ۱۴۷)

نتیجه گیری

با نظر به آنچه ذکر آن گذشت در می‌یابیم که عرفا به طعام به عنوان یکی از تمایلات نفسانی و موانع سلوک می‌نگریستند؛ بنابراین مریدان خود را به کم خواری و تحمل جوع فرا می‌خواندند. عده‌ای از سالکان نیز به مقامی می‌رسیدند که نیاز خوردن از آنها رفع می‌شد؛ بدین طریق مدتهای طولانی از خوردن اجتناب می‌کردند؛ خوردن واصلان و مشایخ نیز با بقیه متفاوت بود؛ زیرا اکل و عدم اکل برای آنها یکسان می‌شد، بنابراین آنچه می‌خوردند به نور مبدل می‌شد نه به دود!

با تمام این اوصاف، عرفا در مورد غذا به اظهار نظر پرداخته و در اقوال و تمثیلات خود، از طعام در جهت ارائه اندیشه‌ها و تفهیم و تعلیم مفاهیم غامض عرفانی بهره جستند؛ همچنین جهت ارشاد مریدان، برای اکل نیز آدابی تعیین کرده‌اند.

Archive of SID

فهرست منابع

۱. جامی، عبد الرحمن بن احمد، (۱۳۷۸)، مثنوی هفت اورنگ، تصحیح جابلقا دادعلیشاه و دیگران، تهران، میراث مکتوب، چاپ اول، ۲ جلد.
۲. _____، (۱۳۸۶)، نفحات الانس من حضرات القدس، تصحیح محمود عابدی، تهران، سخن، چاپ اول.
۳. سنایی، مجدود بن آدم، (۱۳۷۴)، حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
۴. شمس تبریزی، محمد بن علی، (۱۳۸۷)، مقالات شمس، تهران، نشر مرکز، چاپ نهم.
۵. عزالدین کاشانی، محمود بن علی، (بی تا)، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، تصحیح جلال الدین همایی، تهران، کتابخانه سنایی، چاپ دوم.
۶. عطار، محمد بن ابراهیم، (۱۳۷۰)، منطق الطیر، تصحیح سید صادق گوهرین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم.
۷. _____، (۱۳۷۸)، تذکرة الاولیا، تصحیح محمد استعلامی، تهران، زوآر، چاپ دهم.
۸. _____، (۱۳۸۷)، الهی نامه، تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
۹. غزالی، محمد بن محمد، (۱۳۸۳)، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیوچم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ یازدهم، جلد اول.
۱۰. قشیری، عبدالکریم بن هوازن، (۱۳۸۷)، رساله قشیری، ترجمه ابو علی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، زوآر، چاپ اول.
۱۱. محمد بن منور، (۱۳۸۸)، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه، چاپ هشتم.
۱۲. مولوی، جلال الدین، (۱۳۷۳)، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پور جوادی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم.
۱۳. _____، (۱۳۸۰)، فیہ مافیہ، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، امیر کبیر، چاپ هشتم.
۱۴. _____، (۱۳۸۰)، کلیات شمس تبریزی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، به کوشش اردوان بیاتی، تهران، دوستان.
۱۵. نجم رازی، عبدالله بن محمد، (۱۳۷۷). مرصادالعباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هفتم.
۱۶. هجویری، علی بن عثمان، (۱۳۸۱)، کشف المحجوب، تصحیح و ژوکوفسکی، تهران، طهوری، چاپ هشتم.